

یادی از استاد نفیسی

استاد فقید سعید نفیسی بالطف خاصی که به اینجانب داشتند روز قبل از ورود به مریضخانه وبستری شدن که بالاخره منجر به درگذشت ایشان شد به دانشکده ادبیات تشریف آورده و تقاضای ملاقات با اینجانب کردند . اتفاقاً بنده گرفتار بودم و درخواست کردم ساعتی بعد خدمتشان رسم . لکن چند دقیقه بعد ایشان این نامه را به انضمام مقاله‌ای از ابوی اینجانب مرحوم دکتر سید ولی الله نصر که چهل سال پیش برای استاد فقید نوشته بودند بعنوان یادگاری ارسال داشتند و خود تشریف بردند . دست سرنوشت چنین خواست که آئروز ملاقات با ایشان حاصل نشود و دیگر تا هنگام بدرود حیات نیز فرصت دیدار دست ندهد . شاید این نامه آخرین نوشته ایشان باشد چون همانروز هازم بیمارستان شدند . بدین جهت نامه و مقاله مرحوم ابوی را بعنوان یاد بود استاد فقید سعید نفیسی تقدیم مجله دانشکده ادبیات کرده طلب مغفرت برای روح هردو از درگاه احدیت مینمایم .

دوست عزیز
این روزها شعاعی از نور یادگار استاد نفیسی در دلم درخشان است و در این روزها
مراحم شربت محبت است و در این روزها یادگار استاد نفیسی در دلم درخشان است
و در این روزها یادگار استاد نفیسی در دلم درخشان است و در این روزها
یادگار استاد نفیسی در دلم درخشان است و در این روزها یادگار استاد نفیسی
در دلم درخشان است و در این روزها یادگار استاد نفیسی در دلم درخشان است

تشریح ظلمت

تمام موجودات دارای فائده و خاصیتی است که طبیعت بودیعت بآن داده اگر این ودائع بدست آید بصیرت که غرض اصلی علم است حاصل شود و ترقی پدیدار گردد چنانکه مکتوم و غیر معلوم بماند عمی یا تنزل روی آورد و کند آنچه کند پس صاحب بصیرت میتواند از هر چیز استفاده نماید حتی از اسرعدسی نیز بهره‌مند گردد.

عادهً هر کس از نور استفاضه می‌کند و بظلمت که عدم وجود آن است وقع نمی‌نهد و حال آنکه بیشتر از هر ذی‌وجود مؤثر است. بیانات ذیل تا درجه‌ای اینمطلب را نشان میدهد:

آیا شب بدقت بتاریکی نگاه کرده‌اید؟ ظلمت با تمام جبروت خود فضا را پر کرده هر کس را متأثر سازد. اگر چراغی از دور پیدا شود جلوه‌نکند چه مانند نقطه‌ای بنظر آید و روشنی آن بذرات قسمت شده شبیه بدود گردد.

هزار چراغ هم نمایش ندارد و بجز برق‌های ایچرکتی که در هوا معلقی است بنظر نیاید بلی نور مغلوب ظلمت است و نمیتواند بآن غلبه کند.

از حالیکه شب تاریک می‌دهد میتوان آنرا بطریق ذیل تعریف کرد:

چون آشوب طوفان و آراسی قبرستان دست بهم دهند و عمی ولایری گاهی صورت خود را ظاهر سازد و گاهی بپوشاند و فضاء لایتناهی از سیاهی مالمال و مستور باشد، شب بوجود آید. انسان در تاریکی خود را ناقص می‌بیند و بمحض رؤیت آن ناتوانی خود را میشناسد بدین جهت است که وحشت می‌کند و پیش عظمت آن ساجد میشود و میخواهد مانند حشره‌ای خود را بزمین کشیده بسوراخی پناه برد یا بالی پیدا کرده پرواز کند تا چهره مهیب مجهول را نبیند. بلی اینقدر مجهول مهول است.

گاهی میخواهد بسمت آن رفته و آنرا گرفته بشناسد اما نمیتواند چه تمام راهها خراب و پلها مقطوع است گوئی یکی از چیزهایی که دانستن آن ممنوع است همین است. از طرف دیگر ممنوع جاذبست و غالباً انسان را بپرتگاه میکشد.

اگر انسان بواسطه حزم و احتیاط متوقف شد سیر او متوقف نشود زیرا جائی که پا از پیش نرود نظر میتواند برود و جائی که نظر بازماند هوش براه افتد.

انسان بر حسب طبیعتش در شب متفکر و منبسط یا بیحرکت و منقبض میشود چه لایری در نظر ولایعرف در برابر است.

سیاهی چون بینی نور ذات است بتاریکی درون آب حیات است

آسمان در شب زمینه سیاهی است که ستارگان در آن پراکنده شده و اگر ابر باشد جز دودی غم انگیز دیده نشود .

لایتناهی هم خود را پنهان میکند هم می نمایاند بدین جهت برای فهمیده شدن حاضر نیست و لکن برای حدس حضراست .

ستارگان که نقاطی درخشان بیش نیستند این ظلمت بی پایان را زیادتر میکنند چه در جنب مالانهای قدر ندارند و اظهار وجود نتوانند چیزی که هست علامت خلقت است و ید قدرت را نشان میدهد .

هریک از آنها کانونی و هر کانونی ستاره ای و هر ستاره ای خورشیدی و هر خورشیدی عالمی است و اینعالم تازه هیچ است ، آیا تمام اعداد پیش ما لانهایه در حکم صفر نمیباشد ؟

تمام این عوالم که هیچ است وجود دارد ، اگر درست دقت کنیم در اینجا فرق هیچ بودن را از هیچ نبودن بدست میآوریم .

آسمان تاریک شبیه بادم کوری است غیر ممکن الوصول و غیر ممکن البیان دست بهم داده آنرا ساخته اند بدین جهت است که نمیتوان بان رسید و نه از آن سخن گفت از تعاشای آن بهت و حیرت روح بزرگ گردد .

این بهت مقدس عالی مخصوص انسان است و حیوان از آن خبر ندارد ، هوش نتواند بان چیره شود بلکه همیشه پیش آن سپر اندازد .

ظلمت در آن واحد هم مفرد است هم مرکب ، حالت افراد آن باعث خوف است و حالت ترکیبش مایه وحشت . بدین سبب است که انسان هم میترسد هم باطراف مینگرد و چنین پندارد که میخواهند او را بگیرند در حقیقت انسان هم تسلیم میشود هم تمرد میکند و باید چنین باشد چه هم مقابل وحدت است هم مقابل کثرت ، وحدت تسلیم آورد و کثرت احتراز و چون سکوت افزوده شد احتراز زیادتر گشته اعتماد را بکلی زائل سازد .

چرخ ظلمت درین عالم بی سایش و ریزش نیست و از این سایش و ریزش آفات و بلیات حاصل شود . پس بدی نتیجه این سایش است و بدین جهت آنرا در تاریکی میبایم . بدی مانع ظهور خوبی و در هر جا حضراست . خوبی ساده و منزوی و بدی مرکب و هرجائی . بدی سبب میشود که فلان پرنده فلان حشره را بخورد یا فلان ذوزنب فلان سیاره را نیست و نابود سازد و کلیه میخواهد نظم و ترتیب را از میان بردارد و اغتشاش را بجای آن گذارد . پس میتوان گفت بدی خط بطلان خلقت است .

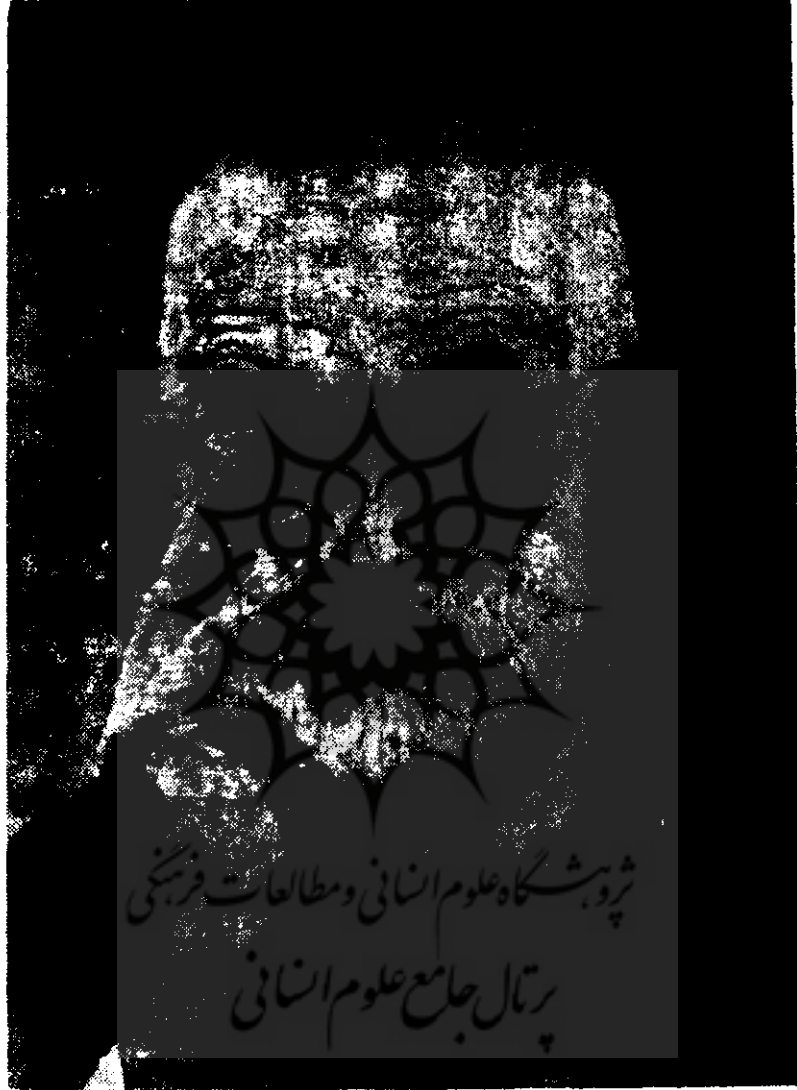
تاریکی یکنوع سکوتی است و فرقی که با سکوت حقیقی دارد آنست که بیشتر از نطق بگوش

باهوش سخن گوید و چیزها بیخاطر آورد ، بخوبی بفهماند که لایری مؤثر است و لایعرف جالب نظر
پس دیگر از روی تعجب نباید گفت مغفود و موجود ! و عدم و اثر وجود !

بدری که نیز چنین است و در خود در امانت میکند بدی
کلمه خود نشان دهد ، تم عدم و مذاهب در تعریف و در صفت در عبارات و کلمات
در ایشان به یگانگی

اگر بنی قوی تا تر کند در خود نیز چیزی می نهد غیره بر می
و پان که نه دیده است نه فهمیده و با لایری و لایری که در باطن آن دارد
~~بگویند که این سخن در بیان آن است و این خارجی و باطنی~~
بدری خارجی و باطنی

با درستی و وحدت کلمه خود میکند و این سخن را در حد
بدری و کلمه خود را در حد خود میکند و این سخن را در حد
و این سخن را در حد خود میکند و این سخن را در حد



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی